

Structural Analysis of the Fallacies in Nāṣir al-Qaffārī's Critiques and Proposing a Framework for Scholarly Response

Mohammad Taghi Shaker¹

Abdolhadi Ahmadi²

Abstract

The proliferation of critical literature against the theological and historical foundations of Shiism—particularly in works claiming academic rigor, such as *Uṣūl Madhhab al-Shī'a al-Imāmiyya al-Ithnā 'Ashariyya* by Nāṣir al-Qaffārī—doubles the necessity for a methodological examination of the argumentative mechanisms employed in these texts. The present study aims to identify, logically formulate, and analyze fallacious patterns used in critiquing Shia viewpoints, and to provide a systematic framework for scholarly response. The research method is descriptive-analytical, employing formal logic and critical discourse analysis. Data were examined by extracting argumentative examples, reconstructing them in syllogistic form, and assessing their formal and material validity. The findings reveal that, in attempting to refute or weaken Shiite arguments, al-Qaffārī employs fifteen recognized types of fallacies across three primary functions: first, dialogue-stalling fallacies such as equivocation, bare (unargued) denial, and reductionism; second, pre-critique discrediting fallacies, including motive-ascription, ad hominem attacks, genetic fallacy, false labeling, and smear tactics; and third, fallacies that distort the structure of critique, such as straw man, one-sided evaluation, disputing the examples, and complex question. For each fallacy, the logical structure is mapped, the argumentative error is explained, and a response strategy is proposed at three levels: classical logicians, contemporary critics, and a suggested framework based on research experience. The results indicate that a substantial portion of the critiques advanced rely not on demonstrative evidence but on persuasive stratagems and fallacious logical underpinnings. The methodological framework presented not only offers a replicable model for scholarly engagement with similar literature, but also, by shifting from content-based polemics to structural critique, paves the way for evidence-based, prejudice-free interfaith dialogue.

Keywords: fallacy analysis, methodology of critique, critical interfaith discourse, Shiite theology, Nāṣir al-Qaffārī, strategies of logical response.

1. Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Imam Sadiq Research Institute for Islamic Sciences (Corresponding Author). 14mt.shaker@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Philosophy and Theology, Imam Sadiq Research Institute for Islamic Sciences. abdolhadiahmadi24@gmail.com

<https://doi.org/10.22034/ftk.2026.2088673.1828>

تحليل بنيوي لمغالطات مقام نقد ناصر القفاري، وتقديم إطار للرد العلمي

محمد تقي شاكراً^١

عبدالهادي أحمدى^٢

الملخص

إن اتساع الأدبيات النقدية المناهضة للأسس الكلامية والتاريخية للتشيع، ولا سيما في المؤلفات التي تدعي الطابع الأكاديمي، من قبيل كتاب «أصول مذهب الشيعة الإمامية الاثني عشرية» تأليف ناصر القفاري، يضاعف الحاجة إلى دراسة منهجية آليات الاستدلال المستخدمة في هذه النصوص من منظور منهجي. يهدف هذا البحث إلى تحديد الأنماط المغالطية وصيغتها المنطقية وتحليلها على صعيد نقد الآراء الشيعية، وتقديم إطار منهجي للإجابة العلمية عنها. اعتمد البحث المنهج الوصفي - التحليلي، من خلال مقارنة تجمع بين المنطق الصوري وتحليل الخطاب النقدي. وجمعت البيانات عن طريق استخراج نماذج استدلالية، وصياغتها في صورة قياسات منطقية، ثم تحليل مدى صحتها الصورية والمادية. وتُظهر النتائج أنَّ القفاري استخدم خمسة عشر نوعاً من المغالطات المعروفة لإبطال أدلة الشيعة أو إضعافها، أمكن تصنيفها ضمن ثلاث وظائف رئيسية: الأولى: مغالطات تعطل الحوار، مثل الوهم الناشئ عن الإبهام، والدحض بدون برهان، والاختزالية؛ والمغالطة الثانية: سلب الاعتبار قبل النقد، مثل قراءة النوايا، والهجوم الشخصي، ومغالطة المنشأ، ووضع التسميات الزائفة؛ والثالثة: مغالطات تحريف بنية النقد وتشمل: رجل القش، والتقييم أحادي الجانب، والمجادلة في المثال، والسؤال المركب. وقد رُسمت لكل مغالطة، بنيتها المنطقية، ووجه الخطأ الاستدلالي في التبيين، وقُدِّمت استراتيجية للرد عليها في ثلاثة مستويات: مستوى المناطق، ومستوى النقاد المعاصرين، ومستوى الإطار المقترح القائم على الخبرة البحثية. وتشير النتائج إلى أنَّ جانباً كبيراً من الانتقادات المطروحة لا يستند إلى أدلة برهانية، بقدر ما يعتمد على ألاعيب إقناعية ومغالطة الأساس المنطقي. لا يوفر الإطار المنهجي المقترح هنا نموذجاً قابلاً للتكرار في التعاطي العلمي مع الأدبيات المماثلة فحسب، بل إنه يسهم في تهئية المجال لحوار بين المذاهب يقوم على التوثيق وتجنب الأحكام المسبقة من خلال الانتقال من الجدل حول المضامين إلى النقد البنوي.

الألفاظ المحورية: تحليل المغالطات، منهجية النقد، الخطاب النقدي بين المذاهب، علم الكلام الشيعي،

ناصر القفاري، استراتيجيات الرد المنطقي.

١. أستاذ مساعد في قسم الفلسفة والكلام في أكاديمية الإمام الصادق عليه السلام للعلوم الإسلامية (الكاتب المسؤول).

14mt.shaker@gmail.com

٢. أستاذ مساعد في قسم الفلسفة والكلام في أكاديمية الإمام الصادق عليه السلام.

abdolhadiahmadi24@gmail.com

<https://doi.org/10.22034/ftk.2026.2088673.1828>

تحقیقات کلامی

فصلنامه علمی پژوهشی

انجمن کلام اسلامی حوزه

سال چهاردهم، شماره پنجاه و سوم، تابستان ۱۴۰۵

تحلیل ساختاری مغالطات مقام نقد ناصر القفاری

و ارائه چارچوب پاسخ‌گویی علمی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۳

محمدتقی شاکر^۱

تاریخ تأیید: ۱۴۰۴/۰۳/۲۸

عبدالهادی احمدی^۲

چکیده

گسترش ادبیات انتقادی ضد مبانی کلامی و تاریخی تشیع، به‌ویژه در آثاری با ادعای دانشگاهی همچون *اصول مذهب الشیعة الإمامیة الاثنی عشریة*، نوشته ناصر القفاری، ضرورت واکاوی روش‌شناختی سازوکارهای استدلالی به‌کاررفته در این متون را دوچندان می‌سازد. پژوهش حاضر با هدف شناسایی، صورت‌بندی منطقی و تحلیل الگوهای مغالطی در مقام نقد دیدگاه‌های شیعی و ارائه چارچوبی نظام‌مند برای پاسخ‌گویی علمی انجام شده است. روش پژوهش، توصیفی - تحلیلی با رویکرد منطق صوری و تحلیل گفتمان انتقادی است. داده‌ها از طریق استخراج نمونه‌های استدلالی، صورت‌بندی قیاسی آن‌ها و سنجش اعتبار صوری و مادی مورد واکاوی قرار گرفتند. یافته‌ها نشان می‌دهد که قفاری در مقام ابطال یا تضعیف ادله شیعه، پانزده نوع مغالطه شناخته‌شده را در سه کارکرد اصلی به‌کار برده است: نخست، مغالطات توقف‌دهنده گفت‌وگو همانند ابهام‌پنداری، تکذیب بدون برهان و تقلیل‌گرایی. دوم، مغالطات بی‌اعتبارسازی پیش از نقد، مانند انگیزه‌خوانی، حمله شخصی، مغالطه منشأشناختی و برچسب‌زنی کاذب و سوم، مغالطات تحریف ساختار نقد، شامل پهلوان‌پنبه، ارزیابی یک‌سویه، مناقشه در مثال و پرسش مرکب. برای هر مغالطه، ساختار منطقی ترسیم، خطای استدلالی تبیین و راهبرد پاسخ در سه سطح منطق‌دانان، ناقدان معاصر و چارچوب پیشنهادی مبتنی بر تجربه پژوهشی ارائه شده است. نتایج حاکی از آن است که بخش عمده‌ای از نقدهای مطرح‌شده، به‌جای تکیه بر ادله برهانی، متکی به ترفندهای اقناعی و مغالطی بودن پشتوانه منطقی است. چارچوب روش‌شناختی ارائه‌شده، نه تنها الگویی تکرارپذیر برای مواجهه علمی با ادبیات مشابه فراهم می‌آورد، بلکه با گذار از جدال‌های محتوایی به نقد ساختاری، زمینه را برای گفت‌وگوی میان‌مذهبی مستند و عاری از پیش‌داوری هموار می‌سازد.

واژگان کلیدی: تحلیل مغالطه، روش‌شناسی نقد، گفتمان انتقادی میان‌مذهبی، کلام شیعی، ناصر القفاری،

راهبردهای پاسخ منطقی.

۱. استادیار گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع). (نویسنده مسئول). 14mt.shaker@gmail.com

۲. استادیار گروه فلسفه و کلام پژوهشگاه علوم اسلامی امام صادق (ع). abdollahadihamedi24@gmail.com

<https://doi.org/10.22034/ftk.2026.2088673.1828>

مقدمه

گسترش اندیشه‌های وهابی - سلفی در دهه‌های اخیر، به‌ویژه با حمایت‌های گسترده مالی از طریق شبکه‌های رسانه‌ای و فضای مجازی، گاه چالش‌هایی را پدید آورده است. اگر چه حضور سازمان‌یافته و فیزیکی این جریان در ایران محدود است،^۱ اما تولید و توزیع شبهات اعتقادی، فقهی و تاریخی با الگویی هدفمند، بر طیف وسیعی از مخاطبان شیعه و اهل سنت می‌تواند تأثیر گذارد. در چنین شرایطی، پاسخ‌گویی تک‌نگر و موردی به شبهات، به دلیل حجم بی‌سابقه تولیدهای شبهه‌انگیز، تغییر الگوی مصرف محتوایی مخاطبان و ممکن نبودن پوشش تمامی مصادیق در بازه‌های زمانی معین، کارآمدی راهبردی خود را با سؤال مواجه ساخته است. از این رو، گذار از نقد محتوایی نقطه‌ای به واکاوی روش‌شناختی فرآیند شبهه‌سازی ضرورتی اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. بررسی‌های علمی نشان می‌دهد شناسایی الگوها، فنون و مکانیسم‌های ساخت شبهه، به جای درگیری با مصادیق پراکنده، پاسخ‌های ساختاری، پیش‌دستانه و تعمیم‌پذیر را فراهم می‌آورد.

در این راستا، اصول مذهب الشیعه، اثر قفاری، به‌عنوان یکی از جامع‌ترین و پرارجاع‌ترین منابع ضدشیعی در جریان‌های سلفی - وهابی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب که در تیراژهای بالا منتشر شده و به‌عنوان منبع درسی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری برخی دانشگاه‌های عربی مورد تدریس قرار گرفته است، شبهات واردشده بر شیعه را هم از منظر موضوعی و هم از منظر روشی گردآوری کرده است. واکاوی این اثر می‌تواند الگوی کلان شبهه‌سازی وهابی را آشکار سازد و مبنایی نظام‌مند برای طراحی راهکارهای مقابله علمی فراهم آورد. با استقرای محتوای کتاب مذکور، تمامی ادعاها و شواهد به‌کاررفته را می‌توان در ده الگوی اصلی شبهه‌سازی دسته‌بندی کرد: ۱- مبنایی، ۲- مغالطی، ۳- استناد به قرآن کریم، ۴- استناد به روایات اهل سنت، ۵- استناد به اقوال علمای مخالف، ۶- سوءاستفاده از روایات شیعه، ۷- سوءاستفاده از اقوال علمای شیعه، ۸- اتهامی (طرح ادعا بدون ارائه مستند)، ۹- تشبیهی (قیاس عقاید شیعه با فرقه‌های باطل یا ادیان دیگر) و ۱۰- ترکیبی (تلفیق دو یا چند الگوی فوق). در میان این الگوها، روش‌های مغالطی با بسامدی قابل‌توجه و با شناسایی بیش از هفتاد گونه

۱. برای آگاهی بیشتر در این زمینه ن.ک: مهدی فرمانیان، جریان‌شناسی سلفی‌گری در ایران، قم، زمزم هدایت،

مغالطه صوری و مادی، بیشترین کاربرد را در کتاب قفاری داشته‌اند؛ چنانکه حتی در سایر الگوها نیز لایه‌های مغالطی به‌صورت آشکار یا پنهان نفوذ کرده‌اند. بر همین اساس، پژوهش حاضر بر شناسایی، طبقه‌بندی و نقد روش‌های مغالطی به‌کاررفته در این کتاب متمرکز شده است. این روش‌ها در پنج محور تحلیلی قابل تنظیم اند:

۱. شبهه‌سازی مغالطی همراه با تبیین‌های نادرست؛
۲. شبهه‌سازی مغالطی مبتنی بر ادعاهای بدون استدلال؛
۳. شبهه‌سازی مغالطی در مقام نقد؛
۴. شبهه‌سازی مغالطی در مقام دفاع؛
۵. شبهه‌سازی مغالطی ناشی از خطاهای ساختاری در استدلال (شامل مغالطات صوری، ربطی و پیش‌فرض‌های نادرست).

که نویسندگان طی مقالاتی در حال ارائه هر یک از این پنج محورند.^۱ به طور کلی فرآیند این پژوهش در سه مرحله طراحی شده است: نخست، استقرا و تدوین نظام‌مند انواع مغالطات با بهره‌گیری از منابع معتبر منطق و مغالطه‌شناسی، از جمله مغالطات، اثر علی اصغر خندان که بیش از هشتاد مغالطه را طبقه‌بندی نموده است. دوم، استخراج شواهد عینی از ابواب مختلف کتاب قفاری برای هر مغالطه، تحلیل ساختاری آن‌ها و تبیین شیوه‌های پاسخ منطقی و کلامی ذیل هر مورد. سوم، ارائه الگوی پیشنهادی و روش‌مند برای پاسخ‌گویی به هر دسته از شبهات مغالطی، به‌گونه‌ای که قابل تعمیم به سایر متون شبهه‌انگیز باشد.

بررسی پیشینه پژوهشی نشان می‌دهد اگر چه آثار متعدد داخلی و خارجی در نقد محتوایی اصول مذهب الشیعه و سایر متون وهابی منتشر شده است، اما هیچ پژوهشی به‌صورت مستقل و نظام‌مند به روش‌شناسی شبهه‌سازی و به‌ویژه واکاوی مغالطه‌های به‌کاررفته در این فرآیند نپرداخته است. آثار موجود یا به نقد موردی و پراکنده بسنده کرده‌اند یا تنها دو تا سه روش را بررسی نموده‌اند. همچنین، در حوزه روش‌شناسی پاسخ به شبهات، اگر چه کتاب‌ها و مقالاتی با عناوینی چون منهج الإجابة یا روش‌شناسی پاسخ به شبهات تدوین شده است، اما بیشتر آن‌ها بر روش‌های پاسخ تمرکز دارند و نه الگوهای ساخت شبهه. به عبارت دیگر، خلأ پژوهشی آشکاری

۱. به عنوان نمونه ن.ک: احمدی، عبدالهادی و محمدتقی شاکر (۱۴۰۱). روش‌شناسی شبهه‌سازی وهابیت و نقد روش‌مند آن. فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ش ۳۲، ص ۷-۲۸.

در به کارگیری رویکرد روش شناختی برای نقد کتاب‌های شبهه‌انگیز، به‌ویژه در واکاوی لایه‌های پنهان استدلالی و مغالطی آن‌ها، وجود دارد.

از این رو نوآوری این پژوهش در تغییر پارادایم از نقطه‌زنی شبهات به نقد ساختاری و روش شناختی است. این تحقیق می‌کوشد با استقرای کامل روش‌های مغالطی به‌کاررفته در کتاب قفاری، الگوی رایج شبهه‌سازی وهابی را شناسایی کند و برای هر الگو، روش پاسخ‌گویی مستدل، علمی و قابل اجرا ارائه دهد. بدین ترتیب، نه تنها به نقد یکی از مهم‌ترین منابع ضدشیعی جریان سلفی پرداخته می‌شود، بلکه چهارچوبی روش‌مند برای مواجهه آکادمیک و فرهنگی با تولیدات شبهه‌انگیز مشابه در اختیار پژوهشگران، اساتید حوزوی-دانشگاهی و فعالان تبلیغی قرار می‌گیرد.

۱- مفهوم‌شناسی

در این بخش، به طور مختصر مفاهیم پایه‌ای‌ای که در سراسر مقاله به کار می‌روند، تعریف و تحدید می‌گردد. این مفاهیم عبارتند از: شبهه، روش، روش‌شناسی، روش‌شناسی شبهه‌سازی و نقد آن، مغالطه و صورت‌بندی استدلال.

۱-۱. شبهه

شبهه در لغت‌نامه‌های فارسی و عربی به معنای مشابهت، پوشیدگی، اشتباه و چیزی که حق و باطل در آن ممتاز نیست، آمده است (معین، ۱۳۶۴، ذیل «شبهه»). در لغت عرب، شبهه از ریشه «شبه» گرفته شده و جمع آن «شُبُه» و «شبهات» است (فیومی، ۱۴۲۸ق، ۱: ۲۴). ابن‌فارس در معجم مقاییس اللغة، معانی مشابهت و مشکل بودن امری را برای شبهه ذکر کرده است (ابن‌فارس، ۱۴۰۴ق، ۳: ۲۴۳) و جوهری نیز بر التباس (پوشیدگی) و مشکلات تأکید دارد (جوهری، ۱۴۰۴ق، ۳: ۳۴۵).

در اصطلاح، تعاریف متعددی ارائه شده است. امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: «وَإِنَّمَا سُمِّيتِ الشُّبُهَةُ شُبُهَةً لِأَنَّهَا تُشَبِّهُ الْحَقَّ» (سید رضی، ۱۴۰۷، خطبه ۳۸). از میان تعاریف اصطلاحی، سیدمرتضی شبهه را «تقدیر مقدمتین فاسدتین أو إحداهما يظنّ فيها أنّهما صحيحتان مشبّهة بالدّلالة» (مرتضی، بی‌تا، ۲: ۲۷۳) بیان کرده است که ناظر به شبهات استدلالی است. شیخ طوسی آن را «ما يتصوّر بصورة الدّلالة ولا يكون كذلك» (طوسی، بی‌تا، ۱: ۸۵) دانسته است. بریدی آبی شبهه را «حالة للنّاظر لا يتميّز فيها له أحد الجائزین عن الآخر» (بریدی، ۱۹۷۰م) تعریف کرده است که به حالت نفسانی شخص اشاره دارد، نه خود شبهه. در مقابل،

برنجکار تعریف جامع‌تری ارائه داده است: شبهه عبارت است از ارائه دلایل فاسد و توجیهات نادرست به منظور حق جلوه دادن باطل و بالعکس (برنجکار، ۱۳۹۱: ۱۹۰). این تعریف هم موارد استدلالی و هم غیراستدلالی و هم حق‌نمایی باطل و باطل‌نمایی حق را دربر می‌گیرد؛ بنابراین مبنا قرار گرفتن آن در این پژوهش مناسب است.

۲-۱. مغالطه

مغالطه (Fallacy) در محدودترین تعریف، قیاسی مرکب از وهمیات یا مشبهات است (صلیبا، ۱۳۹۳: ۱۹۲). ابن‌رشد آن را قیاس فاسدی می‌داند که نتیجه‌بخش نیست (ابن‌رشد، ۱۹۷۲م: ۴-۲). در تعریف عام‌تر، مغالطه شکل غیرمعتبری از استدلال که نتیجه آن تابع مقدمه یا مقدمه‌هایش نیست، تعریف شده است (ادواردز، ۱۹۷۲م: ۷؛ ۱۶۹-۱۷۰). عام‌ترین تعریف، هر نوع خطا و آشفتگی مرتبط با استدلال - چه آگاهانه و چه سهوی - را دربرمی‌گیرد و اعم از قیاس، تمثیل، استقرا و حتی شگردهای بی‌صورت استدلالی است (همان). از آن‌جا که هدف پژوهش حاضر، پوشش تمام شگردهای قفاری برای حق‌نمایی باطل و باطل‌نمایی حق است، تعریف اخیر مبنا قرار می‌گیرد (خندان، ۱۳۸۴: ۲۲-۳۵). جالب توجه آن‌که در مغالطه، آگاهانه یا سهوی بودن تأثیری در تعریف ندارد (همان: ۳۰).

۳-۱. صورت‌بندی استدلال

منظور از صورت‌بندی استدلال، ترسیم قالب منطقی استدلال مغالطی است که اغلب به شکل قیاس اقترانی یا استثنایی و گاهی به شکل تمثیلی یا استقرایی است. برخی مغالطات صورت‌بندی خاص خود را دارند و برخی اساساً صورت استدلالی ندارند (خندان، ۱۳۸۴: ۲۲-۳۵). در این پژوهش، در مواردی که استدلال پنهانی تشخیص‌پذیر باشد، به بازنمایی آن در قالب مقدمات و نتیجه اقدام می‌شود.

۲- شیوه شبهه‌سازی مغالطی با مغالطات در مقام نقد و روش پاسخ به آن‌ها

ابطال یک مدعا مانند اثبات آن نیاز به دلیل دارد، اما در این دسته مغالطات، فرد متوسل به ترفندهایی می‌شود که از طریق آن مدعا را نادرست نشان دهد و یا از مقبولیت آن بکاهد.^۱

۱. جهت عدم ورود به مباحث تخصصی منطقی و بالتبع عدم انحراف از هدف اصلی نگاشته، در دسته‌بندی مغالطات، تعریف منطقی و روش منطقیون در پاسخ به مغالطات از کتاب نسبتاً جامع مغالطات علی اکبر خندان استفاده شده است.

۱-۲. مغالطه ابهام‌پنداری در گزارش دیدگاه‌ها

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که ناقد، با ادّعی مبهم‌بودن، نارسایی، یا شفاف نبودن گزاره طرف مقابل، از ورود به تحلیل محتوایی خودداری کرده و زمینه پذیرفتن یا توقّف گفت‌وگو را فراهم می‌آورد. در منطق سَنَتی، ابهام زمانی مغالطه محسوب می‌شود که مطلب در بافت متعارف و علمی خود دارای دلالت روشن باشد، اما ناقد با توسّل به ابهام‌انگاری ساختگی، از ارائه برهان شانه خالی کند (خندان، ۱۳۹۵: ۱۸۷). این رویکرد، بیش از آن‌که مبتنی بر ضعف استدلالی باشد، کارکردی جدلی و اقناعی دارد و معمولاً در بافت‌هایی به کار می‌رود که ناقد توانایی یا تمایل به ارائه نقد مستدلّ را ندارد.

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری در یکی از موارد، قفاری با اشاره به تعاریف ارائه‌شده توسط علمای شیعه از مذهب خود، ادّعا می‌کند که چرا با وجود ضروری‌دانستن برخی عقاید همانند رجعت، عصمت یا احکام فقهی خاص، این موارد در تعاریف مبنایی فرقه ذکر نشده‌اند. وی نتیجه می‌گیرد که روش تعریف‌گری شیعه فاقد وضوح و ساختار نظام‌مند است. «ولکن حینما يعرف شیوخهم التشیع لایذکرون هذه العقائد فی التعریف مع أنّهم یعلقون الوصف بالتشیع بالإیمان بها، ولاتشیع بدونها؛ کمسألة الرجعة مثلاً، قالوا فی أحادیثهم: "لیس منا من لم یؤمن بکرتنا". ومع ذلك لا تری لها ذکراً فی تعریف التشیع، وكذلك مسألة العصمة، والإیمان بخلاف ولد علی وغیرها» (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۴۶).

هنگامی که علمای شیعه، مفهوم تشیع را توضیح می‌دهند، از این عقاید بدعت‌آمیز سخنی به میان نمی‌آورند؛ حال آن‌که شیعه بودنِ شخص را به ایمان داشتن به این عقاید وابسته می‌دانند و می‌گویند که تشیع بدون این عقاید معنی ندارد؛ به عنوان مثال، در مورد مسئله رجعت در احادیث‌شان چنین آمده است: «... از ما نیست کسی که به بازگشتِ ما به دنیا ایمان نداشته باشد»؛ با وجود این، در تعریف شیعه، نامی از رجعت نمی‌یابید. همچنین در تعریف تشیع، موضوع عصمت امام و ایمان به خلافت فرزندان علی و... ذکر نشده است.^۱ اما بررسی این سخن نشان می‌دهد که این ادّعا، ناشی از خلط میان تعریف ماهوی یا تمایزدهنده یک مذهب و فهرست کامل باورهای آن مذهب است. در هیچ‌یک از متون فرق‌شناسی کلاسیک، تعریف یک فرقه مستلزم ذکر تمامی ضروریات فقهی یا کلامی آن نیست؛ زیرا چنین رویکردی، تعریف را به

۱. برای مشاهده نمونه دیگر این مغالطه ر.ک: قفاری، ۱۴۱۴ق، ۲: ۵۸۹.

دایرةالمعارف عقاید تبدیل می‌کند که عملاً ناممکن و از نظر روش‌شناسی ناصحیح است. بنابراین، ادعای ابهام در این جا نه از متن، بلکه از انتظارات نامتعارف قفاری ناشی می‌شود.

صورت‌بندی استدلال مغالطی مقدمه نخست: روش تعریف‌گری شیعه از مذهب خود مبهم است.

مقدمه دوم: پذیرش امور مبهم در پژوهش‌های علمی روا نیست.

نتیجه: روش تعریف‌گری شیعه قابل پذیرش نیست.

بررسی منطقی نشان می‌دهد که مقدمه نخست، فاقد صدق است؛ زیرا ابهام ادعایی ناشی از تطابق نداشتن انتظارات ناقد با استانداردهای تعریف‌گری در علوم فرق و مذاهب است، نه نقص ذاتی در گزارش شیعه.

راهبردهای پاسخ‌گویی منطقی دانان تأکید می‌کنند که ابهام‌انگاری تنها زمانی موجه است که عبارت دلالت متعارف نداشته باشد یا در بافت علمی خود دارای ابهام ساختاری باشد (خندان، ۱۳۹۵: ۱۸۸). در غیر این صورت، ادعای ابهام، خود مصداق مغالطه است. ناقدان معاصر در مواجهه با این الگو، عمدتاً به تبیین خطای روش‌شناختی ناقد بسنده کرده‌اند. اما چهارچوب پیشنهادی ما، سه مرحله‌ای است: نخست، تبیین تفاوت میان تعریف تمایزدهنده و فهرست عقاید با استناد به منابع مورد پذیرش ناقد. دوم، نشان‌دادن این‌که حتی در متون سلفی، تعاریف فرقه‌ها فاقد ذکر تمامی ضروریات است. سوم، در بافت‌های شفاهی، استفاده از روش‌های تقابل جدلی متعارف همانند اشاره به بدیهی بودن مطلب و در بافت‌های مکتوب، ارائه تبیین سیستماتیک همراه با استناد به الگوهای تعریف‌گری مقبول در سنت اسلامی.

۲-۲. مغالطه تکذیب بدون برهان

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که ناقد، بدون ارائه هر گونه دلیل عقلی، نقلی و یا تجربی، گزاره‌ای را تنها به دلیل ناسازگاری با پیش‌فرض‌های ذهنی یا چهارچوب‌های فکری خود، کذب، محال یا غیرقابل‌پذیرش می‌داند. در منطق، ردّ یک گزاره بدون دلیل، نقض اصل بار اثبات است و هر ادعای سلبی یا ایجابی نیازمند تکیه‌گاه استدلالی است (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۰). این مغالطه در گفتمان‌های انتقادی میان‌مذهبی، اغلب با واژگانی نظیر «محال است»، «عقل نمی‌پذیرد» یا «کذب محض است» بدون توجیه برهانی، ظاهر می‌شود.

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری موارد نسبتاً زیادی از استفاده قفاری از این نوع مغالطه

مشاهده شد. در نقد عقیده گرفتن میثاق از پیامبران پیشین بر ولایت امیر مؤمنان، ناقد با تکیه بر این گزاره که «علی پیش از آفرینش آن پیامبران وجود نداشته است»، ادعا می‌کند که چنین باوری غیرعقلی و از جنس گفتار دیوانگان است (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۶۲-۶۳)؛^۱ در حالی که این ادعا، در چهارچوب کلام شیعی مبتنی بر نظریه نورانیت، عالم ذر یا ولایت تکوینی است. ناقد بدون ورود به مبانی کلامی، تنها با تعجب یا انکار، صورت مسئله را رد می‌کند. مشابه این رویکرد در نقد روایاتی مشاهده می‌شود که ثواب زیارت را معادل حج‌های متعدد می‌دانند. ناقد با برجسب «کودکانه یا افسانه‌سازی»، بدون بررسی سندی یا متنی، روایت را تکذیب می‌کند.

صورت‌بندی استدلال مغالطی مقدمه نخست: گزاره الف (همانند گرفتن میثاق از انبیای پیشین) کذب یا محال است.

مقدمه دوم: هر گزاره کذب یا محالی، باطل است.

نتیجه: گزاره الف باطل است.

نقص این استدلال در مقدمه نخست نهفته است که بدون هیچ دلیل برهانی، تنها بر اساس ناسازگاری با چهارچوب فکری ناقد، صادر شده است.

راهبردهای پاسخ‌گویی منطق‌دانان اصل نپذیرفتن تکذیب بدون دلیل را پایه نقد می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۱). پاسخ علمی باید دولایه باشد: نخست، یادآوری اصول گفت‌وگوی علمی مبنی بر این‌که رد یا پذیرش دایر مدار ادله است، نه انکارهای بدون پشتوانه. دوم، مطالبه دلیل از ناقد و در صورت ارائه نکردن، نشان‌دادن این است که تکذیب‌های بدون مستند، در هر مکتبی غیرقابل اعتناست. در بافت مکتوب، می‌توان با ارجاع به نمونه‌های مشابه در متون خود ناقد، نشان داد که اگر تکذیب بدون دلیل پذیرفته شود، همان استدلال علیه خود وی نیز قابل اجراست. این روش، علاوه بر خنثی‌سازی مغالطه، مخاطب را به بازنگری در استانداردهای نقد سوق می‌دهد.

۳-۲. مغالطه تقلیل‌گرایی و بی‌اهمیت‌نمایی

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه با نام «این‌که چیزی نیست» نیز شناخته می‌شود و زمانی رخ می‌دهد که ناقد، به جای نقد مستدل، ادعا می‌کند که گزاره مورد بحث آن قدر سست، پیش‌پاافتاده یا بدیهی‌البطالان است که نیاز به پاسخ ندارد. تفاوت این مغالطه با ابهام‌پنداری در آن است که در این‌جا، ناقد ادعای بدهاوت بطلان دارد، نه ابهام در دلالت. این رویکرد، با قطع جریان

۱. نمونه‌های دیگر این مغالطه را نگاه کنید در: قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۶۰ و ۳۳۸ و ۴۵۵: ۲.

گفت‌وگو و القای بی‌ارزشی محتوایی، از بار اثبات شانه خالی می‌کند (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۲).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری موارد زیادی از استفاده قفاری از این نوع مغالطه مشاهده شد. در مواجهه با برخی دیدگاه‌های کلامی شیعه، قفاری به‌صراحت می‌نویسد که «فساد این دیدگاه از بدیهیات است» یا «نیازی به نقد ندارد؛ زیرا خود گویای بطلان است». در جای دیگر، با نقل روایتی تاریخی، به‌جای بررسی سندی یا متنی، ادعا می‌کند که این گزارش‌ها ساخته دشمنان هستند و هویت سازندگان آن بدیهی است.^۱

این الگو، با جایگزینی ادعای بدهات به‌جای تحلیل برهانی، عملاً نقد را به سطح اظهارنظرهای شخصی تقلیل می‌دهد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی مقدمه نخست: دیدگاه الف بی‌ارزش یا بدیهی‌البطالان است.

مقدمه دوم: امور بی‌ارزش قابل اعتنا نیستند.

نتیجه: دیدگاه‌های الف قابل اعتنا نیست.

نقص اصلی در مقدمه نخست است که بدون ارائه معیار بدهات یا نشان دادن تضاد منطقی، تنها ادعایی شخصی را به‌عنوان اصل موضوعه پذیرفته است.

راهنمای پاسخ‌گویی منطق‌دانان تأکید می‌کنند که نقد باید صریح، مستند و بدون ابهام باشد و ادعای بدهات بدون تبیین وجوه ضعف، اعتبار علمی ندارد (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۳). ناقدان معاصر عمدتاً به افشای ساختار مغالطه‌ای این رویکرد بسنده کرده‌اند (محمدی، ۱۳۹۹: ۴۳-۶۲). چهارچوب پیشنهادی ما، ترکیبی از درخواست ابهام‌زدایی و ارائه تبیین متقابل است: نخست، از ناقد خواسته شود وجوه ضعف را صریح و بدون کلی‌گویی بیان کند. دوم، با استناد به استانداردهای پژوهشی نشان داده شود که در هر مکتبی، هر فردی می‌تواند ادعای بدهات کند، اما این ادعا بدون دلیل، بار علمی ندارد. سوم، به‌نسبت شدت بی‌اهمیت‌نمایی، پاسخ‌دهنده باید با ارائه مبانی مستدل نشان دهد که گزاره مورد بحث، نه تنها بی‌ارزش نیست، بلکه در چهارچوب نظام فکری خود، دارای پشتوانه نقلی، عقلی یا تاریخی است. این رویکرد، هم مغالطه را خنثی می‌کند و هم مخاطب را به بازگشت به اصول گفت‌وگوی علمی سوق می‌دهد.

۴-۲. مغالطه برچسب‌زنی کاذب (اتهام مغالطه)

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه که در ادبیات منطق با عنوان «اتهام مغالطه بدون

۱. برای مشاهده نمونه‌های این مغالطه ر.ک: قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۵۹-۶۰ و ۳۲۴ و ۱۳۷؛ ۲: ۶۵۵.

دلیل «شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که ناقد، بدون تحلیل ساختاری یا نشان‌دادن خطای صوری یا مادی، تنها با برچسب‌زدن عناوینی نظیر مغالطه، تناقض یا استدلال فاسد، کل گزاره طرف مقابل را باطل می‌پندارد. این روش، در واقع پیش‌تر از آن‌که نقد باشد، اعلام رأی بدون دادرسی است (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۴).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری نمونه‌های این مغالطه نیز فراوان است. در مواجهه با استنادات شیعه به منابع اهل سنت، ناقد بدون بررسی موردی، ادعا می‌کند که «آن نصوص یا جعلی‌اند یا ضعیف یا با استدلال فاسد فاصله دارند.» «تلك النصوص التي يتمسك بها الشيعة إما موضوعة، وإما ضعيفة، أو بعيدة عن استدلالهم الفاسد»؛ آن نصوصی که شیعه برای ایراد و طرح شبهه بدان تمسک می‌جویند یا جعلی هستند یا ضعیف و یا با استدلال فاسد آنها فاصله بسیار دارند (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۲).

در جای دیگر، با نقل قولی از علمای شیعه، آن را «متعارض، متناقض یا افسانه» می‌خواند، بدون آن‌که نشان دهد تعارض از کجا ناشی می‌شود یا چگونه می‌توان آن را جمع کرد (همان، ۱: ۶۷، ۲۱۹ و ۲۶۴). این الگو، با استفاده از بار ارزشی منفی واژگان، تلاش می‌کند پیش از هر گونه تحلیل، ذهن مخاطب را نسبت به محتوای مورد نظر بی‌اعتماد کند.

صورت‌بندی استدلال مغالطی مقدمه نخست: سخن یا استدلال شما مغالطه‌آمیز یا متناقض است.

مقدمه دوم: هر امر مغالطه‌آمیز یا متناقضی باطل است.

نتیجه: سخن یا استدلال شما باطل است. مشکل این استدلال در مقدمه نخست نهفته است که بدون ارائه مصداق مشخص از مغالطه‌های صوری یا مادی، تنها ادعایی کلی را مطرح می‌کند.

راهبردهای پاسخ‌گویی منطق‌دانان این مغالطه را زیرمجموعه مغالطه تقلیل‌گرایی و بار ارزشی کلمات می‌دانند و پاسخ آن را مستلزم درخواست تبیین مصداقی می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۵).

ناقدان معاصر کم‌تر به این مغالطه پرداخته‌اند. چهارچوب پیشنهادی ما، دومرحله‌ای است: نخست، درخواست از ناقد برای مشخص کردن نوع مغالطه (صوری یا مادی) و نشان‌دادن این‌که چگونه ساختار گزاره مصداق آن است. دوم، در صورت تخصصی بودن بحث، ارجاع به دسته‌بندی‌های استاندارد منطقی و نشان‌دادن انطباق نداشتن گزاره با هیچ‌یک از الگوهای مغالطه‌ای. این روش، هم از کلی‌گویی جلوگیری می‌کند و هم ناقد را به رعایت اصول نقد فنی ملزم می‌سازد.

۵-۲. مغالطه انگیزه‌خوانی و خلط غایت با استدلال

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه که در منطق با نام مغالطه انگیزه و انگیزه‌خوانی یا حمله به انگیزه شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که ناقد به جای نقد محتوای یک عقیده یا استدلال، به خاستگاه روان‌شناختی، وابستگی‌های جناحی، یا انگیزه‌های فرضی گوینده می‌پردازد و سپس با رد انگیزه، کل گزاره را باطل می‌پندارد. این روش، مصداق بارز خلط میان درستی محتوا و انگیزه گوینده است (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۷)

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری موارد نسبتاً زیادی از استفاده قفاری از این نوع مغالطه مشاهده شد. در تحلیل استناد شیعه به منابع اهل سنت، ناقد به جای بررسی دلایل، ادعا می‌کند که هدف شیعه از این استناد، مشغول کردن علمای اهل سنت و فریب شیعیان مردد است. «ولكن الشيعة لا تؤمن بكتب أهل السنة كلها أصلاً، وهي تثير هذه الشبهات إلى اليوم لتحقيق أمرين: الأول: إشغال أهل السنة بهذه الشبهات، حتى لا يتفرغوا لنقد كتبهم، ونصوصهم، ورجال رواياتهم. الثاني: إقناع الحائرين والمتشككين من أهل طائفتهم بدعوى أن ما هم عليه من شذوذ وهو موضوع اتفاق بين السنة والشيعة» (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۲)؛ با این همه، شیعیان هیچ‌یک از کتاب‌های اهل سنت را باور ندارند و تا به امروز این شبهات و اشکالات را برای تحقق دو هدف مطرح کرده‌اند: نخست، علمای اهل سنت را با این شبهات مشغول کنند تا فرصت نقد کتاب‌ها، نصوص و رجال روایات شیعه را نداشته باشند. دوم، شیعیان مردد و سرگردان را با این ادعا قانع کرده و فریب دهند که تک‌روی‌ها و موارد نادری که باورهای ایشان را تشکیل می‌دهد، در بین اهل سنت و شیعه مورد اتفاق است.

وی در جای دیگر، با اشاره به اعتقاد به عصمت ائمه، آن را ناشی از خلأ عقلی، کینه‌توزی نسبت به پیامبران یا قصد نفوذ برای فساد می‌داند (همان: ۶۱-۶۲).^۱ این الگو، با جایگزینی انگیزه‌خوانی به جای تحلیل برهانی، عملاً نقد را به سطح روان‌کاوی‌های غیر مستند تقلیل می‌دهد. **صورت‌بندی استدلال مغالطی** مقدمه نخست: انگیزه شیعه از طرح دیدگاه الف، امر ب یا ج است.

مقدمه دوم: انگیزه ب یا ج باطل یا شوم است.

نتیجه: دیدگاه الف باطل است.

۱. برای نمونه‌های دیگر ر.ک: قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۲۹ و ۲: ۶۶۰.

نقص این استدلال در نبود تلازم میان مقدمه نخست و دوم با نتیجه است. درستی یک گزاره، مستقل از انگیزه گوینده است.

راهبردهای پاسخ‌گویی) منطق‌دانان اصل قضاوت محتوا به دور از عوامل بیگانه را پایه‌ی پاسخ می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۱۹۸). ناقدان معاصر با اشاره به مغالطه‌بودن این روش، ناقد را به خاطر ارائه نکردن دلیل نكوهش کرده‌اند (محمدی، ۱۳۹۹: ۴۳-۶۲). چهارچوب پیشنهادی ما، سه مرحله‌ای است: نخست، در بافت شفاهی، درخواست اثبات انگیزه؛ در بافت مکتوب، تبیین نقش نداشتن عوامل انگیزشی در شکل‌گیری باور. دوم، نشان‌دادن نبود تلازم میان درستی سخن و انگیزه گوینده یا وابستگی‌های او. سوم، بازگشت به اصل محتوا و درخواست دلیل برای بطلان خود گزاره، نه بطلان انگیزه. این رویکرد، هم از انحراف گفت‌وگو جلوگیری می‌کند و هم ناقد را به رعایت اصول نقد محتوایی ملزم می‌سازد.

۶-۲. مغالطه حمله شخصی و توهین ساختاری

تعریف و چهارچوب نظری) این مغالطه که در ادبیات منطق با عنوان مغالطه توهین یا حمله به شخصیت شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که ناقد، در مقام نقد یک استدلال یا دیدگاه، با استفاده از واژگان تحقیرآمیز، القاب منفی یا اتهام‌های اخلاقی، چهره گوینده یا مذهب او را مخدوش می‌کند و از این طریق، سعی در بی‌اعتبارسازی محتوای مورد نظر دارد. این روش، کاملاً با اصول گفت‌وگوی علمی بیگانه است (خندان، ۱۳۹۵: ۲۰۰).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری) متأسفانه در متون مورد بررسی، استفاده از القابی نظیر رافضی، احمق، مجوسی ملحد یا اهل غلو در اشاره به علمای شیعه یا دیدگاه‌های آنان، به‌وفور مشاهده می‌شود (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۱ و ۳: ۱۵۸). این واژگان که امروزه بار معنایی شدیدی منفی دارند، نه به‌منظور توصیف علمی، بلکه به‌قصد القای بی‌ارزشی ذاتی سخن و ایجاد پیش‌داوری در مخاطب به‌کار رفته‌اند؛ در حالی‌که نقد علمی مستلزم تمرکز بر محتوای گزاره است. این الگو، نقد را به سطح تخریب شخصیت یا مذهب تقلیل می‌دهد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی) مقدمه‌ی نخست: گروه الف دارای صفت تحقیرآمیز ب است. مقدمه‌ی دوم: سخن گروه دارای صفت ب، قابل‌پذیرش نیست. نتیجه: سخن گروه الف قابل‌پذیرش نیست.

نقص این استدلال در مقدمه‌ی نخست (که توهین است، نه توصیف علمی) و در عدم ارتباط

منطقی میان مقدمه‌ی دوم و نتیجه نهفته است.

راهبردهای پاسخ‌گویی) منطق‌دانان تأکید می‌کنند که درستی یک عقیده، تابع محتوای آن است، نه شخصیت گوینده و توهین، کاملاً با بحث علمی بیگانه است (خندان، ۱۳۹۵: ۲۰۱). ناقدان معاصر، این روش را خروج از ادب گفت‌وگو و جایگزینی تخریب به جای نقد دانسته‌اند. چهارچوب پیشنهادی ما، ترکیبی از تذکر اصولی و استناد به الگوهای تاریخی است: نخست، تبیین این نکته که حتی غیرمسلمانان یا منتقدان نیز می‌توانند سخنان صحیحی داشته باشند و معیار، محتواست، نه گوینده. دوم، ارجاع به نمونه‌های قرآنی که در آن‌ها دشمنان انبیا با حمله به شخصیت، سعی در بی‌اعتبارسازی پیام داشته‌اند و قرآن این روش را رد کرده است. سوم، بازگرداندن بحث به سطح استدلالی و نشان‌دادن این‌که توهین، نه تنها نقد نیست، بلکه نشانه ضعف در ارائه دلیل است.

۷-۲. مغالطه منشأشناختی (ژنتیک)

تعریف و چهارچوب نظری) این مغالطه که در ادبیات منطق غربی با نام مغالطه ژنتیک شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که ناقد، برای ردّ یک دیدگاه، آن را به شخصیت، مکتب یا جریان مذمومی نسبت می‌دهد که نخستین بار آن را مطرح کرده است و سپس با تکیه بر منفور بودن آن منشأ، کل دیدگاه را باطل می‌پندارد. این روش، با خلط میان تاریخچه شکل‌گیری و صحت محتوایی، از ورود به تحلیل برهانی خودداری می‌کند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۰۲).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری) در تحلیل خاستگاه تشیع، ناقد با تکیه بر نام‌هایی نظیر ابن‌سبأ یا برخی جریان‌های تاریخی، ادّعا می‌کند که عقایدی نظیر امامت، عصمت، رجعت یا علوم خاص اهل‌بیت، ریشه در افکار این افراد دارد و سپس با منفور دانستن آن‌ها نزد مسلمانان، نتیجه می‌گیرد که این عقاید باطل‌اند. این الگو، حتی در مواردی که انتساب تاریخی نیز مورد تردید است، تنها با تکیه بر منشأ فرضی، سعی در بی‌اعتبارسازی محتوایی دارد (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۷۱-۷۹).

صورت‌بندی استدلال مغالطی) مقدّمه نخست: منشأ باور الف، شخص یا جریان ب (منفور) است.

مقدّمه دوم: هر باوری که منشأش شخص یا جریان منفور باشد، باطل است.

نتیجه: باور الف باطل است.

نقص این استدلال در مقدمه دوم نهفته است که کلیت آن پذیرفته نیست. درستی یک باور، تابع ادله آن است، نه تاریخچه پیدایش آن.

راهبردهای پاسخ‌گویی منطق‌دانان اصل حساسیت به انتساب منشأ و تأکید بر اهمیت محتوا به جای خاستگاه را پایه پاسخ می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۰۳). ناقدان معاصر با استناد به آیات قرآنی (مانند آیه اساطیر الاولین)، این روش را غیرقرآنی و غیرعلمی دانسته‌اند (خلجی و نادم، ۱۴۰۰: ۷۲-۹۰). چهارچوب پیشنهادی ما، سه مرحله‌ای است: نخست، تبیین نبود تلازم میان فساد منشأ و فساد سخن. دوم، ارجاع به الگوهای قرآنی که در آن‌ها مشرکان با انتساب آیات به گذشتگان، سعی در بی‌اعتبارسازی داشتند و قرآن این روش را رد کرد. در قرآن می‌فرماید: «إِذَا تُلِّيَ عَلَيْهِ آيَاتُ قَالَ أُسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ»؛ همان کس که وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید: این افسانه‌های پیشینیان است (مطففین: ۱۳؛ ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۰: ۶۸۹). سوم، ارائه مبانی مستدل برای اثبات منشأ حقیقی و نشان‌دادن این که حتی در فرض تاریخی متفاوت، صحت باور همچنان تابع ادله نقلی و عقلی آن است. این رویکرد، هم مغالطه را خنثی می‌کند و هم بحث را به سطح علمی بازمی‌گرداند.

۲-۸. مغالطه پهلوان پنبه (جایگزینی صورت ضعیف)

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه که در ادبیات منطق با نام مغالطه پهلوان پنبه یا جایگزینی صورت ضعیف شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که ناقد، به جای نقد قوی‌ترین معتبرترین تبیین از یک دیدگاه، صورت ضعیف‌تر، افراطی‌تر یا حاشیه‌ای آن را انتخاب کرده و پس از نقد آن صورت ضعیف، گویی کل مکتب را رد کرده است. این روش، با تحریف یا گزینش‌گری، سعی در القای بطلان گسترده دارد (خندان، ۱۳۹۵: ۲۰۴).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری در تحلیل دیدگاه شیعه درباره قرآن، ناقد یک روایت خاص را که هیچ‌گاه مورد اتفاق یا حتی پذیرش گسترده علمای شیعه نبوده، به عنوان عقیده رسمی معرفی کرده است و سپس آن را نقد می‌کند. در جای دیگر، با اشاره به عنوان یک کتاب خاص (دین الامامیه) که در میان هزاران اثر دیگر شیعه تنها مورد استناد است، آن را نماینده کل مذهب دانسته و بر پایه آن، حکم به جدایی شیعه از دین اسلام می‌دهد (ر.ک: قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۹ و ۱۲۵ و ۲: ۶۷۵). این الگو، با نادیده‌گیری نمونه‌های آماری معتبر یا تبیین‌های اصلی، نقد را به سطح حمله به صورت‌های ساختگی تقلیل می‌دهد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی) مقدمه نخست: شیعه قائل به گزاره الف (ضعیف یا حاشیه‌ای) است.

مقدمه دوم: گزاره الف خلاف اجماع یا نادرست است.

نتیجه: کل دیدگاه شیعه نادرست یا خلاف اجماع است.

نقص این استدلال در مقدمه نخست نهفته است که گزاره مورد نظر، نه نماینده دیدگاه اصلی است و نه از نظر روش‌شناسی قابل استناد به کل مذهب است.

راهبردهای پاسخ‌گویی) منطقدانان اصل انتخاب بهترین تبیین و استناد به علمای درجه‌ی اول را پایه‌ی نقد معتبر می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۰۶). ناقدان معاصر با نشان‌دادن وجود احادیث صحیح یا دیدگاه‌های اصلی که نقد ناقد به آن‌ها وارد نیست، به افشای این الگو پرداخته‌اند (فتح‌الله نجارزادگان و ابوالفتح قاسمی، ۱۳۹۴، ۷۵-۹۳). چهارچوب پیشنهادی پژوهشگر، دومرحله‌ای است: نخست، تبیین برای مخاطب که نقد ناقد متوجه‌ی صورت ضعیف یا ساختگی است، نه دیدگاه اصلی. دوم، ارائه تبیین مستدل و متقن از دیدگاه مورد نظر، همراه با نشان‌دادن ضعف روش‌شناختی در گزینش‌گری ناقد. این رویکرد، هم از تحریف جلوگیری می‌کند و هم مخاطب را به تمایز میان حاشیه یک مذهب و متن اصلی آن سوق می‌دهد.

۹-۲. مغالطه ارزیابی یک‌سویه

تعریف و چارچوب نظری) این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که ناقد، معایب یا محاسن یک پدیده، مذهب، یا دوره تاریخی را چنان یک‌جانبه بیان می‌کند که گویی هیچ جنبه متقابل دیگری وجود ندارد. شکل مؤثرتر این مغالطه، ذکر یک یا دو جنبه مثبت جزئی و سپس تمرکز کامل بر معایب است، البته اگر ذکر معایب یا محاسن، راه را بر بیان جنبه مقابل نبندد، مغالطه‌ای رخ نداده است (خندان، ۱۳۹۵: ۲۱۱).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری) در توصیف دوره پیش از قتل خلیفه سوم، ناقد اوضاع مسلمانان را چنان بی‌عیب و نقص جلوه می‌دهد که گویی هیچ انحراف یا چالشی وجود نداشته است؛ در حالی که منابع تاریخی نشان می‌دهند که بزرگ‌ترین تحولات و حتی انحرافات اولیه در همان دوره رخ داده است. «وقد كان المسلمون على ما بعث الله به رسوله من الهدى ودين الحق الموافق لصحيح المنقول وصريح المعقول فلما قتل عثمان - رضی الله عنه وأرضاه - ووقعت الفتنة، فاقتتل المسلمون بصفين، مرقت المارقة...»؛ مسلمانان بر دین حق و راه و روشی بودند که خداوند متعال پیامبرش ج را با آن فرستاده بود. دین و راه و روشی که بر مبنای نقل صحیح و عقل

صریح بود. ولی پس از قتل عثمان و ظهورِ فتنه و آشوب، مسلمانان در «صفین» درگیر شدند و سپس «خَوارج» خروج کرد (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۵)

در جای دیگر، غیرعرب‌ها چنان آسیب‌پذیر در برابر فتنه‌ها توصیف می‌شوند که گویی فاقد هر گونه قدرت تشخیص‌اند (همان، ۱: ۱۲)، بدون آن‌که به نقش تاریخی اعراب در شکل‌گیری فرقه‌های انحرافی یا سهم غیرعرب‌ها در تدوین علوم اسلامی اشاره‌ای شود. این الگو، با حذف عمدی یا ناآگاهانه شواهد متقابل، تصویری ناقص و جهت‌دار ارائه می‌دهد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی) مقدمه نخست: دوره یا گروه الف، تنها دارای ویژگی‌های مثبت ب یا تنها دارای ویژگی‌های منفی ج است.

مقدمه دوم: هر چیز با ویژگی‌های مثبت ب، فاقد انحراف است (یا برعکس).

نتیجه: دوره یا گروه الف فاقد انحراف است (یا کاملاً منحرف است).

نقص این استدلال در مقدمه نخست نهفته است که با حذف شواهد متقابل، صورت واقعیت را مخدوش کرده است.

راهبردهای پاسخ‌گویی) منطق‌دانان روش مقابله را پرسش از «آیا این پدیده هیچ جنبه‌ی متقابلی ندارد؟» و بررسی دقیق‌تر می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۱۲). ناقدان معاصر کم‌تر به این مغالطه پرداخته‌اند. چهارچوب پیشنهادی ما، تأکید بر روش منطق‌دانان همراه با حذف صورت‌بندی‌های غیرضروری برای مخاطب عام است. در عمل، پاسخ‌دهنده باید با ارائه شواهد متقابل، نشان دهد که واقعیت تاریخی یا کلامی، چندبعدی است و یک‌جانبه‌نگری، چه به نفع و چه به زیان، مصداق مغالطه است. این رویکرد، هم تعادل تحلیلی را بازمی‌گرداند و هم از ساده‌سازی‌های جهت‌دار جلوگیری می‌کند.

۱۰-۲. مغالطه خلط مقام ثبوت و اثبات (علت و دلیل)

تعریف و چهارچوب نظری) این مغالطه، که در ادبیات فلسفی و کلامی با نام خلط مقام ثبوت و اثبات یا خلط علت و دلیل شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که ناقد، به جای ارائه دلیل برای تصدیق یک گزاره (مقام اثبات)، به تبیین علت وقوع خارجی آن رخداد (مقام ثبوت) می‌پردازد. دلیل، به رابطه دال و مدلول یا چگونگی کشف صدق گزاره اشاره دارد؛ در حالی که علت، به چرایی وجود یا وقوع یک پدیده در خارج مربوط می‌شود. خلط این دو مقام، منجر به استدلال ناصحیح می‌شود (ر.ک: خندان، ۱۳۹۵: ۲۱۳).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری در تحلیل ایمان نداشتن شیعه به کتب اهل سنت، ناقد به جای ارائه مستند یا دلیل برای این ادعا، به تبیین انگیزه‌های فرضی شیعه (مشغول کردن اهل سنت یا فریب مرددان) می‌پردازد (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۲ و ۶۱-۶۲). در واقع، پاسخ به پرسش از کجا می‌دانی شیعه ایمان ندارد؟ با پاسخ به پرسش چرا شیعه چنین می‌کند؟ جایگزین شده است. این الگو، با وجود ظاهر استدلالی، در ساختار صوری خود حدّ وسط معتبر ندارد؛ زیرا یک بار از مقام ثبوت و بار دیگر از مقام اثبات سخن می‌گوید.

صورت‌بندی استدلال مغالطی (مقدمه نخست: علت وقوع رخداد الف، عامل ب است (مقام ثبوت).

مقدمه دوم: هر کس علتش عامل ب باشد، گزاره ج را نمی‌پذیرد (مقام اثبات). نتیجه: شیعه گزاره ج را نمی‌پذیرد. نقص این استدلال در عدم تطابق حدّ وسط است. علت وقوع یک پدیده، نمی‌تواند جایگزین دلیل برای تصدیق یا تکذیب یک گزاره شود. **راهبردهای پاسخ‌گویی** (منطق‌دانان روش پاسخ را تبیین دقیق دو مقام و نشان دادن خلط آن‌ها می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۱۴). ناقدان معاصر کمتر به این مغالطه پرداخته‌اند. چهارچوب پیشنهادی ما، با توجه به تخصصی‌بودن موضوع، توصیه می‌کند که به جای استفاده از اصطلاحات پیچیده، از عبارت خلط بین علت پذیرش یک خبر و علت وقوع یک رخداد استفاده شود تا برای مخاطب عام درک‌شدنی باشد. سپس باید نشان داده شود که حتی در فرض درستی انگیزه‌ها، این امر جایگزین دلیل برای بطلان محتوا نمی‌شود. این رویکرد، هم از پیچیدگی غیرضروری جلوگیری می‌کند و هم ساختار استدلال را شفاف می‌سازد.

۱۱-۲. مغالطه مناقشه در مثال

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که ناقد، پس از ارائه یک استدلال کامل، به جای نقد اصل استدلال، به مثال یا شاهی که برای تأیید آن آورده شده است، حمله می‌کند و سپس آن حمله به مثال را به کل استدلال تعمیم می‌دهد. در منطق کلاسیک، اصل «در مثال مناقشه نیست» به این معناست که مثال، تنها جنبه تقریبی دارد و نمی‌توان از نقض یک ویژگی غیرضروری آن، اصل استدلال را ردّ کرد (خندان، ۱۳۹۵: ۲۱۸).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری در نقد دیدگاه‌های فقهی و کلامی، ناقد پس از نقل بیان مفصلی درباره توسّل، تنها به جمله‌ای که به عنوان مثال آورده شده است (مانند طلب حاجت از

سنگ یا چوب بدون اعتقاد به الوهیت) حمله می‌کند و سپس با ردّ آن مثال، کل دیدگاه را باطل می‌پندارد. این در حالی است که مثال، تنها برای تقریب ذهن یا نشان دادن یک اصل کلی (تفاوت میان توسّل و شرک) آورده شده است، نه آن‌که بیانگر تمام ابعاد اعتقادی باشد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی (مقدمه نخست: مثال الف، بخشی از دیدگاه ب است.

مقدمه دوم: مثال الف دارای اشکال یا ویژگی نادرست است.

نتیجه: دیدگاه ب نادرست است.

نقص این استدلال در نبودن ارتباط منطقی میان نقد مثال و ردّ کل دیدگاه نهفته است. مثال، تنها ابزار تقریب است، نه خود محتوای اصلی.

راهبردهای پاسخ‌گویی (منطقی دانان اصل «در مثال مناقشه نیست» را پایه پاسخ می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۱۹). ناقدان معاصر کم‌تر به این مغالطه پرداخته‌اند. چهارچوب پیشنهادی پژوهشگر، تأکید بر این اصل همراه با تبیین این نکته است که هر مثال، از جهتی مقرب و از جهاتی دیگر ممکن است مبعّد باشد؛ بنابراین باید تنها به جهت تقریبی آن توجّه کرد. سپس با ارائه مثال‌های ساده (مانند مقایسه زلالی آب چشمه با آینه)، نشان داده می‌شود که نقد مثال، به معنای نقد اصل نیست. این رویکرد، هم از انحراف بحث جلوگیری می‌کند و هم ذهن مخاطب را به تمایز میان «ابزار تقریب» و «محتوای اصلی» سوق می‌دهد.

۱۲-۲. مغالطه بهانه‌تراشی و اشکال‌گیری حاشیه‌ای

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه زمانی رخ می‌دهد که ناقد، با تکیه بر اشکالات ناچیز، حاشیه‌ای، یا غیر مؤثر، سعی در رد یک دیدگاه دارد. شکل قوی‌تر این مغالطه، ذکر چندین بهانه کوچک است که در مجموع، سعی در القای بطلان گسترده دارند؛ در حالی که میان اشکال‌های اصلی و حاشیه‌ای باید تمایز قائل شد. این روش با برجسته‌کردن موارد فرعی، از نقد محتوایی اصلی شانه خالی می‌کند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۲۲).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری در تحلیل نظریّه منشأ تشیع، ناقد به‌جای بررسی مستندات تاریخی یا کلامی، ادّعا می‌کند که این نظریّه احتمالاً واکنشی به اتهامات خارجی بوده است و سپس همین فرضیه بدون سند را بهانه‌ای برای ردّ نظریّه قرار می‌دهد.

«ويزعم بعض الروافض في القديم والحديث أن الرسول صلى الله عليه وسلم هو الذي وضع بذرة التشيع... مناقشة هذا الرأي: أولاً... وقد يكون من أهم الأسباب لنشوء هذا الرأي هو أن

بعض علماء المسلمين أرجع التشيع في نشأته وجذوره إلى أصول أجنبية... فبسبب ذلك قام الشيعة بمحاولة إعطاء التشيع صفة الشرعية، والرد على دعوى خصومهم برد التشيع إلى أصل أجنبي، فادعوا هذه الدعوى، وحاولوا تأييدها وإثباتها بكل وسيلة؛ فوضعوا روايات كثيرة في ذلك، ونسبوا إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم «(قناری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۶۵).

در جای دیگر، با فرض انگیزه‌های غیرعلمی، از ورود به بررسی ادله محکم خودداری می‌کند (همان: ۱۲). این الگو، با جایگزینی بهانه‌تراشی به جای نقد ساختاری، عملاً گفت‌وگو را از سطح علمی به سطح گمانه‌زنی‌های حاشیه‌ای تقلیل می‌دهد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی مقدمه نخست: دیدگاه الف ممکن است با انگیزه ب یا واکنش به ج شکل گرفته باشد.

مقدمه دوم: هر دیدگاهی که با انگیزه‌ی ب یا واکنش به ج شکل گرفته باشد، نادرست است. نتیجه: دیدگاه الف نادرست است.

نقص این استدلال در عدم ارتباط منطقی میان منشأ فرضی یا انگیزه فرضی با صحت محتوایی نهفته است.

راهبردهای پاسخ‌گویی منطقی‌دانان دو روش پاسخ را پیشنهاد می‌کنند: پاسخ مستقیم به بهانه‌ها (حتی اگر ناچیز باشند) یا تبیین بی‌اهمیت بودن آن‌ها و بازگرداندن بحث به محورهای اصلی (خندان، ۱۳۹۵: ۲۲۳). ناقدان معاصر کم‌تر به این مغالطه پرداخته‌اند. چهارچوب پیشنهادی ما، ترکیبی از این دو روش است: نخست، نشان‌دادن بی‌اهمیت بودن یا فرضی بودن بهانه‌ها با استناد به استانداردهای پژوهشی. دوم، بازگرداندن بحث به ادله اصلی و نشان‌دادن که نقد واقعی، باید متوجه محتوای مستدل باشد، نه گمانه‌زنی‌های حاشیه‌ای. این رویکرد، هم از اتلاف وقت در موارد فرعی جلوگیری می‌کند و هم ناقد را به رعایت اولویت‌های علمی ملزم می‌سازد.

۱۳-۲. مغالطه پرسش مرکب و پیش‌داوری ساختاری

تعریف و چهارچوب نظری این مغالطه، که در منطق کلاسیک با نام «جمع مسائل در مسئله واحد» شناخته می‌شود، زمانی رخ می‌دهد که دو یا چند پرسش مستقل، در قالب یک پرسش واحد مطرح می‌شوند؛ به گونه‌ای که پاسخ «بله» یا «خیر» به آن، به طور ناخواسته پذیرش پیش‌فرض‌های پنهان را به دنبال دارد. این روش، با ایجاد پیش‌داوری یا ترکیب سوالات، سعی در هدایت پاسخ‌دهنده به سمت نتیجه مطلوب ناقد دارد (همان: ۲۲۴).

نمونه کاربردی و تحلیل ساختاری در طرح پرسش‌هایی نظیر آیا شیعه قائل به نقص و تغییر قرآن است؟، دو مفهوم کاملاً متمایز (نقص به معنای حذف برخی آیات یا سوره‌ها و تغییر به معنای دگرگونی در متن یا تحریف معنایی) در هم آمیخته‌اند. «ثم تناول - ثالثاً - عقیدتهم فی نص القرآن وندرس هل الشيعة تقول بنقص القرآن وتغييره؟» (قفاری، ۱۴۱۴ق، ۱: ۱۲۵) در مرحله بعد، دیدگاه آنان در مورد نصوص قرآن را بررسی خواهیم کرد تا دریابیم آیا آنان معتقد به نقص و تحریف در قرآن هستند یا خیر؟ پاسخ مثبت یا منفی، به طور ضمنی پذیرش یکی از پیش‌فرض‌های مورد نظر ناقد را به دنبال دارد.

در جای دیگر، پرسش‌هایی نظیر آیا شیعه اصل توحید را رعایت کرده یا اعتقاد به ائمه بر آن تأثیر منفی گذاشته است؟ (همان، ۲: ۴۲۵)، به گونه‌ای طراحی شده‌اند که هر پاسخی، به نوعی به نفع نتیجه مطلوب ناقد تفسیر شود.^۱ این الگو، با ترکیب سؤالات مستقل، سعی در ایجاد دام منطقی دارد.

صورت‌بندی استدلال مغالطی، مقدمه نخست: پرسش الف و ب در قالب پرسش واحد ج ترکیب شده‌اند.

مقدمه دوم: پاسخ به ج، به طور ضمنی پذیرش پیش‌فرض‌های پنهان را به دنبال دارد. نتیجه: پاسخ‌دهنده، ناخواسته به نتیجه مطلوب ناقد تن می‌دهد. نقص این ساختار در تفکیک نکردن پرسش‌های مستقل و تحمیل پیش‌داوری به پاسخ‌دهنده نهفته است.

راهبردهای پاسخ‌گویی (منطقی‌دانان تنها راه پاسخ را تفکیک پرسش‌ها و پاسخ‌گویی مجزا به هر کدام می‌دانند (خندان، ۱۳۹۵: ۲۲۵). ناقدان معاصر کمتر به این مغالطه پرداخته‌اند. چهارچوب پیشنهادی ما نیز تأکید بر ضرورت زیر ذره‌بین بردن تمام پرسش‌های مرکب و سپس تفکیک آن‌هاست. در مقام پاسخ، باید هر پرسش به طور مجزا تحلیل شود و نشان داده شود که پاسخ به یکی، مستلزم پذیرش دیگری نیست. این رویکرد، هم از تله‌های منطقی جلوگیری می‌کند و هم شفافیت گفت‌وگو را باز می‌گرداند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف واکاوی ساختاری سازوکارهای استدلالی به‌کاررفته در گفتمان

۱. برای مشاهده نمونه‌های دیگر ر.ک: قفاری، ۱۴۱۴ق، ۲: ۶۷۰ و ۲: ۶۸۰.

انتقادی ناصر القفاری در اصول مذهب الشیعة الإمامیة الاثنی عشریة و ارائه چهارچوبی نظام‌مند برای پاسخ‌گویی علمی به آن‌ها انجام پذیرفت. با گذار از سطح محتوایی به لایه روش‌شناختی و صورت‌بندی صورتی گزاره‌ها، این مطالعه نشان داد که نقد مطرح‌شده در اثر مورد بررسی، به‌جای تکیه بر برهان‌های منطقی و ادله مستدل، عمدتاً بر ترفندهای اقناعی، پیش‌داوری‌های ساختاری و خطاهای صورت‌بندی استوار است. تحلیل دقیق سیزده نوع مغالطه شناسایی شده، گویای آن است که این خطاها تصادفی نبوده است، بلکه در یک الگوی تکرارشونده و کارکردی سازمان‌دهی شده‌اند. واکاوی ساختاری مغالطات در مقام نقد، نشان می‌دهد که بسیاری از خطاهای استدلالی شناسایی شده، نه تصادفی، بلکه بخشی از یک الگوی نظام‌مند در گفتمان انتقادی هستند. این الگوها، به طور عمده در سه دسته کلی تقسیم‌پذیرند: نخست، مغالطاتی با کارکرد توقّف‌دهنده گفت‌وگو همانند ابهام‌پنداری، تکذیب بدون برهان، تقلیل‌گرایی و بهانه‌تراشی که با قطع جریان استدلال، بار اثبات را حذف می‌کنند. دوم، مغالطاتی با کارکرد بی‌اعتبارسازی پیش از نقد نظیر انگیزه‌خوانی، حمله شخصی، مغالطه منشأشناختی و برچسب‌زنی کاذب که با تکیه بر عوامل بی‌ربط به محتوا، پیش‌قضاوت مخاطب را شکل می‌دهند و سوم، مغالطاتی با کارکرد تحریف ساختار نقد شامل پهلوان‌پنبه، ارزیابی یک‌سویه، مناقشه در مثال و پرسش مرکب که با گزینش‌گری، حذف شواهد متقابل یا ترکیب پرسش‌ها، صورت مسئله را به نفع ناقد تغییر می‌دهند. دستاوردهای روش‌شناختی این پژوهش در سه محور قابل تبیین است: اول، صورت‌بندی قیاسی هر مغالطه که خطای صورتی همانند تکرار نادرست حدّ وسط، تلازم نداشتن مقدّمات با نتیجه یا مادی همانند کذب مقدمه، خلط مقامات منطقی آن را به‌وضوح آشکار می‌سازد. دوم، تفکیک ساختاری راهبردهای پاسخ‌گویی به سه لایه روش منطق‌دانان، مبتنی بر تفکیک مفاهیم درخواست تبیین صورتی، روش ناقدان معاصر مبتنی بر افشای گفتمانی و استناد به الگوهای تاریخی یا قرآنی و روش پیشنهادی پژوهشگر مبتنی بر تبیین متقابل، بازگرداندن بحث به ادله اصلی و ارائه الگوی کاربردی متناسب با بافت مکتوب یا شفاهی و سوم، اثبات این گزاره که خنثی‌سازی این ترفندها نه با جدال‌های محتوایی پراکنده، بلکه با شفاف‌سازی ساختار استدلال، درخواست صورت‌بندی دقیق و پایبندی به استانداردهای گفت‌وگوی منصفانه امکان‌پذیر است.

از منظر نظری و کاربردی، یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که ادّعای روش‌مندی علمی یا دانشگاهی‌بودن در متون فرقه‌شناسی معاصر، لزوماً به معنای رعایت اصول منطق صورتی، اخلاق پژوهش یا انصاف کلامی نیست. چهارچوب ارائه‌شده می‌تواند به‌عنوان الگویی تکرارپذیر برای

نقد ساختاری متون مشابه، تدوین راهنماهای پاسخ به شبهات، طراحی سرفصل‌های آموزشی در حوزه منطق و گفتمان میان‌مذاهب، و ارتقای دیسیپلین نقد کلامی مبتنی بر عقلانیت و مستندسازی به کار رود. همچنین، این پژوهش تأکید می‌کند که عبور از «نقد شخص یا مذهب» به «نقد روش و ساختار استدلال»، نه تنها اعتبار علمی متون انتقادی را شفاف می‌سازد، بلکه با خنثی‌سازی سازوکارهای پنهان اقناع، از چرخه‌های تکراری تعصب و تقابل فرقه‌ای می‌کاهد و فضایی برای تولید دانش معتبر و گفت‌وگوی سازنده فراهم می‌آورد.

این چهارچوب، نه تنها برای مواجهه علمی با ادبیات انتقادی معاصر، بلکه برای هر گونه پژوهش تطبیقی، فرقه‌شناسی یا گفتمان‌پژوهی در حوزه علوم اسلامی، می‌تواند به‌عنوان معیاری روش‌شناختی و الگویی کاربردی مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

منابع

قرآن کریم.

۱. نهج البلاغه، سیدرضی، محمد بن حسین، (۱۴۰۷)، قم، دارالهجره.
۲. ابن رشد، ابوالولید، (۱۹۷۲م)، تلخیص السفسطه، قاهره، مطبعة دار الکتب.
۳. ابن فارس، احمد، (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغة، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۴. احمدی، عبدالهادی و محمدتقی شاکر، (۱۴۰۱)، «روش‌شناسی شبهه‌سازی وهابیت و نقد روشمند آن»، فصلنامه پژوهش‌های اعتقادی کلامی، ش ۳۲، ص ۷-۲۸.
۵. برنجکار، رضا، (۱۳۹۱)، روش‌شناسی علم کلام، قم، دارالحديث.
۶. پل، ادواردز، (۱۹۷۲م)، دائرة المعارف فلسفه. آمریکا، مک میلان.
۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۴ق)، الصحاح فی اللغة، بیروت، دار العلم للملایین.
۸. خلجی، علی و محمدحسن نادم (۱۴۰۰)، «مغالطات ناصر القفاری در نقد عقاید شیعه در باب عصمت امام»، مجله شیعه‌پژوهی، ش ۲۱، ص ۷۲-۹۰.
۹. خندان، علی اصغر، (۱۳۸۴)، مغالطات، قم، بوستان کتاب.
۱۰. صلیبا، جمیل، (۱۳۹۳)، فرهنگ فلسفی، تهران، حکمت.
۱۱. فرمانیان، مهدی، (۱۳۹۹)، جریان‌شناسی سلفی‌گری در ایران، قم، زمزم هدایت.
۱۲. فیومی، احمد بن محمد (۱۴۲۸). المصباح المنیر. بیروت: المكتبة العصرية.
۱۳. قفاری، ناصر بن عبدالله، (۱۴۱۴ق)، أصول مذهب الشیعه الإمامیه الإثنی عشریه - عرض و نقد، عربستان، جامعة محمد بن سعود الإسلامية.

۱۳. محمدی، محمدعلی، (۱۳۹۹)، «ارزیابی روشی و کشف انواع مغالطه در نقدهای وهابیان بر مذهب شیعه»، فصلنامه تحقیقات کلامی، ش ۲۹، ص ۴۳-۶۲.
۱۴. مرتضی، سیدشریف، (بی‌تا)، رسائل الشریف المرتضی، قم، دار القرآن الکریم.
۱۵. معین، محمد، (۱۳۶۴)، فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
۱۶. نجارزادگان، فتح الله و ابوالفتح قاسمی، (۱۳۹۴)، «بررسی و نقد منهج قفاری در کتاب اصول مذهب الشیعة»، دوفصلنامه علمی تخصصی سلفی پژوهی، ش ۲، ص ۷۵-۹۳.